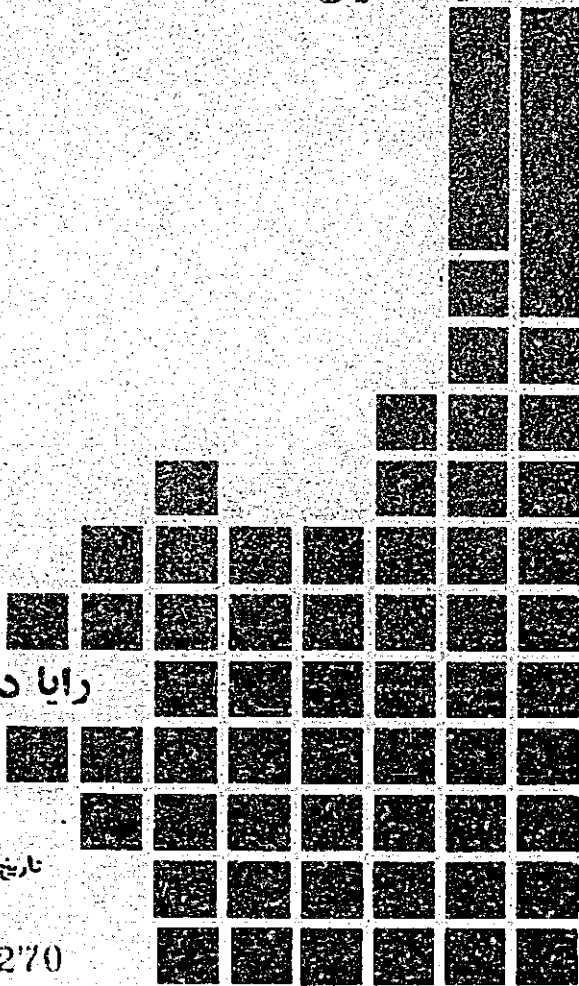


روشنفکران در عصر سرمایه‌داری دولتی

رایا دونایفسکایا

ژوئن ۱۹۶۱
تاریخ ترجمه و انتشار به فارسی
آوریل ۱۹۸۲

82'70



روشنفکران در عصر سرمایه‌داری دولتی

مادریعصر سرمایه‌داری دولتی ای زندگی میکنیم که دریک انتیم اینروسیه در "کمونیسیت" نامیدن خویش یافتاری میکنند و درانتتهای دیگر آمریکا عشوز خودرا بعنوان "تشکیلات آزاد" قلمداد می نمایند. ولی نه تنها شرایطسخت تولیدشان، بلکه طرز تفکر مدبرانه روشنفکران ووظیف سرمایه‌جهانی نیزازهم قابل تمیز دادن نیست. درخورد آنکه طرفداری از آمریکا را انتخاب می کنند، دانیال بیل* ای است که از "پایان ایدئولوژی" بمنظور نقطه پایان ادعایسی گذاشتن بر "آرمان پرولتاریایی" صحبت می نماید. درخورد آنکه تطهیر آن دیگر را انتخاب میکنند، ایواک دویجورق† است که باستانی تقریبی منافع پرولتاریا و دولت روسیه را اعلام میکند.

در هر مورد، پژوهندگی نویسنده بدرون توانانه منحیر و دغول اتی درتحلیل
عسائی ای بین آن خدمین، 7 یعنی / مارکسیسم و کونیسیم، مکتبه میشود،
اگرچه مارکسیسم یک تئوری رهائی از سرمایه‌داری است درحالی‌که کونیسیم،
پروتیک بودگی سرمایه‌داری دولتی می باشد. درحالی‌که منشا طرز تفکر مدبرانه
به فروری جهانی ۱۹۲۹ که پایان عقلا نیت روابط تولید سرمایه‌داری را
نشان داد برمیگردد، تنها باعصر اتی است که طرز تفکر مدبرانه به پدید
فرانگیری که اکنون هست بدل شد.

* "free enterprise."

* Laue

* Daniel Bell

* Isaac Deutscher

هربرت مارکوزه فیلسوف عدلی مارکسیست را در نظر بگیرید . او در رساله‌های ۱۹۱۰ اثر عینی - شعور و انقلاب - را بوجود آورد که تدابیر در تحلیل مارکس جوان و روشید برقرار نموده که به ورا اقتصادیات تولید رفته به روابط انسانی رسید . ولی در رساله‌های ۱۹۵۰ به نظریه* موعوم برقراری "تسد اوم" بین مارکسیسم و استالینیزم رانده شد .

"مارکسیسم شوروی" * هربرت مارکوزه

پرفسور مارکوزه دستیابی به این شاهکار را با همان عنوان کتابش آغاز میکند . در حالیکه "شوروی" نشانه شیراهای کارگران و دهقانانی است که انقلاب روسیه را تحصیل کردند ، و حال جزئی از آن باقی نمانده ، استفاده کند به نویسنده اجازه میدهد که استالین را با همان ردایی بیوشاند که لنین را . در همین حال استفاده بی بندوبار از واژه مارکسیسم برای تمام دوره مابعد مارکسیستی و برای پرفسور مارکوزه این امکان را بوجود می آورد که با سرفصل تاریخی و دودوزیمبازی کند .

خود را مجبور به بررسی آن کتاب احساس می کنیم به صورتیکه چاپ جدید جلد کافدی را آنهم بتازگی منتشر شده که بدیهی است خوانندگان وسیعی را هدف دارد . این چاپ جدید بدون هیچ توضیحی مقدمه اولیه‌ای را که مشتمل بر وی را بعنوان یک "نقد ذاتی" * توصیف میکرد حذف کرده . این [مقدمه] اظهار میدارد که "از اینرو به خاطر روشن کردن کارکرد بالفعل مارکسیسم در جامعه شوروی و مستحکمی تاریخی آن ، نه ابزار ادراکی * محمول * خود یعنی مارکسیسم را بکار می گیرد" . (ص ۱)

سهریما اطمینان داده میشود که "نقد ذاتی" نه تنها سرخ علسل کیبودهای تئوریک ، بلکه همچنین "روند عموکرایشات عینی‌ای که در تارسیح در کارند و تلائیت ماعوی را میسازند . . ." (ص ۱) را با میدهد . حداقل

* notion * "immanent critique." * conceptual

* چاپ ۱۹۹۱ * Under the Hammer * انتشارات دانشگاه کامیونیتیوریا * چاپ ۱/۲۵ دلار * در این بررسی ، مراجعات به چاپ اولیه است .

اینها مبروحات پرفسور مارکوزه هستند .
هیچ پایانی بر کیفیات - ادوین آن ایزاره - نقد ذاتی - نیست زیرا
 آنچه در صورت سنجیده شدن از خاوار سیستم غیر عقلانی است از دورین
 عقلانی می باشد . (ص ۸۶) این نویسنده نتواند تضمین کند که غیر
 عقلانی درجایی بغیر از دیوانخانه می تواند عقلانی جلوه کند . اما پرفسور
 مارکوزه نه تنها آن شاهکار بلاهت در آن ، یعنی خصوصیات غیر عقلانی بخشیدن
 به عقلانی را هم عهد و دار نبشود .

"عقلانیت جدید"

اگرچه پرفسور مارکوزه از آن میکند که " نه برخاستن عوشتندان شوروی
 بعنوان یک گروه حاکم جدید و نه ترکیب و اشتیاقات آن گروه واقعیتی نیست که
 مورد مشاجره طولانی باشند . . . " (ص ۱۰۷) ، مع الوفا او جامعه توتالیتر
 سرمایه داری دولتی روسیه را بعنوان "عقلانیت جدید" لقب می زند .
 خواننده می باید علاقه انرا در برانگیخته شدن مهار کرده ، و نویسنده را
 تنها توسط آنچه او بعنوان "حقیقت" جلوه میدهد مورد تفاوت قرار دهد .
 ۱- برداشت مارکس از ماهیت انقلابی پرولتاریا در نقطه گذار از سرمایه داری به
 سوسیالیسم یعنی انقلاب اکثر ، مضموناً "نقش برآب" شده است . از طرف دیگر
 آئین مذهبی ساختن مارکسیسم شوروی از آن عقیده بعنوان هیچ چیز کمتر از
 ابزار برای نجات حقیقت " (ص ۸۸) مورد تفاوت واقع میشود .
 نتیجه بازی با لغات ستمند توصیف عقلانی میشود ، آن (مارکسیسم شوروی)
 روی نه آگاهی کاذب بلکه در عوض آگاهی کذابیت است ، که ابیتی که در دستر
 "حقیقت و الاثری که توسط منابع عینی ، تاریخی نمایندگی میشود تصحیح شده"
 است . (ص ۹۱) و البته وقتی تمام حیزهای دیار شکست بخورد ، روشنفکر
 همیشه میتواند " جمعیت عقب افتاده " را ماهر بداند ، شکل جدید تئوری
 مارکسیستی با عامل جدید تاریخی آن - یک جمعیت عقب افتاده ای که میباید
 آنچه " واقعا " هست بشود ، یک نیروی انقلابی که جهان را تغییر میدهد -
 مطابقت میکند . (ص ۸۹)

۲- سخن لنین در مواجهه با یک ایده مایعند مارکسیستی امپریالیسم توسط "تعمین مورد" * سرمایه‌داری ، تلاشش در "کشیدن دهقانان بدون حلقه تئوری و استراتژی مارکسیستی" ، از "خودداری از کشیدن نتایج تئوریک از شرایط نوین" در عذاب ادعایی به سر میرد . پرفسور مارکوزه نتیجه‌گیری میکند که این "وجه مشخصه کل انکشاف لنینیسم بوده و یکی از دلایل عمده شکاف بین تئوری ویرانیک در مارکسیسم شوروی است" . (س ۳۰)

نه فقط خلیج غیرقابل پل زدن بین مارکسیسم و کمونیسم روسی امروزین تقصیر "کمبودهای تئوریک" لنین انداخته میشود ، بلکه وی مصنف یکانه سهجبه اصلا استالینی ، تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" ، قلندار میشود . پرفسور مارکوزه حتی بخود زحمت بهاگتن رسانیده که این آنچیزی است که خودش دارد انجام میدهد . او صرفا یک یا دو اظهاریه منفرد شده بوجهی که گویا مرکز مورد سوال واقع نشده بودند ، و اینکه استالین بر روی آن بنا کرد و انقل - قول میکند . حتی یک رجوع هم به نوشته‌های چندین جلدی لنین ترتسکی در قیقا در مورد همان نکته که بر سرش آنقدر بین استالینیسم و ترتسکیسم برای تعیین مفهوم لنینیسم خونریخته شد ، وجود ندارد .

نقل قولهای خارج از ستر از جلد ۱ "منتخب آثار" لنین جهت اثبات اینکه لنین خواستار ممنعتی کردن بدون آزادی * بوده استفاده شده است . هیچ چیز در مورد کلماتی که لنین ابداع کرد تا "بیزاری مفرطش از کمون لایز Communites" (در وهنهای کمونیستی Communist lies) را توصیف کند نمیگردد . معجزا این در همان جلد ۱ عمیق است (س ۳۴۶) . همانطور که لنین در آنجا هشدار داد "تاریخ بطرز غیرمستقیمی حرکت میکند (دولت شوروی) مسیری را انتخاب کرده که به یک دولت بورژوازی معمولی منتهی خواهد شد" .

۳- در حالیکه هیچیک از انتقادات شدید به "شور ریاست کردن" * کمونیستها که حال در قدرت بودند در "مارکسیسم شوروی" پرفسور مارکوزه پدیدار نمیگردد ، استالین نسبتا مظهر بیرون می آید . حتی حکومتش هم تقریبا توجیه میشود "اوج ترور استالینیستی با تثبیت رژیم عینلومقارن بود" (س ۷۰)

* "redefining" * "passion for busting"

این بنظر این نویسنده يك اشتباه است . اوج ترور استالین در دوره اولین برنامه ه ساله بود که با اخراج ایوزیسمن جیب و تبعید لئون ترسکی شروع و با اشتراکی کردن اجباری ، برقراری اردوهای کار اجباری ، خانه خرابی ملیونها موجود انسانی که آنها هم بنوبه خود هزاران راس را کشتار کرده و چنان ویرانی ای در روسیا و شرایط قحطی بالقوی بوجود آوردند که کل رژیم تقریباً فروپاشید ، خانه یافت . در عین حال سیاستهای بین المللی استالین برای توقف فاشیسمی که در راه بود غیج کاری نکرد . بهر حال ناآنهاکه دوره استالین يك دوره حکومت مد اوج ترور بود ، آدم در حقیقت میتواند تقریباً هوسالی را بعنوان " اوج ترور " معین کند .

پیدا است که پرفسور مارکوزه ترجیح میدهد دوران ۲۹ - ۱۹۳۶ را جایگزین ۳۳ - ۱۹۳۴ کند . ولی در چنین صورتی ، " نقد ذاتی " می بایست در دوره ی معاهده هیتلر - استالین بعنوان يك چیز ذاتی در " نه خارج از " روسیه قرار گیرد . ولی وقتی اجبار شده در " اثبات " تزه طریحه در مقدمه (جلدی شده در چاپ ۱۹۶۱) باشد ، مجالی برای نقد نیست ، " از نظریه اولیه مارکسی پرولتاریا بمثابة حقیقت عینی جامعه سرمایه داری تا مفهوم شوروی ای مارکسیستی از پارتینوست (پارتیزان بودن) (?) Partisanhip) تدابیری تشویق وجود دارد " . (ص ۹)

حزب و حزب

ترجمه ی بند و بار واژه پارتینوست ، حزبیسیم ، بعنوان " پارتیزان بودن " نظریه محنوی حساس مفهوم استالینیستی حزب ، حزب که ادعا میشود همان مفهوم مارکس از پرولتاریا بمثابة کورکن جامعه سرمایه داری می باشد ، غیر قابل بخشش است . مفهوم مارکس از يك حزب پرولتری ، تا بد آن حدی که او جنبین مفهومی را انکشاف داد (و پرفسور مارکوزه بدان اذعان دارد) ، حزب بمثابة خود سازمانده ی پرولتاریا بود . پرولتاریا آن نیروی تاریخی ای بود که " اتحاد " یهای از انسانهای آزاد برقرار میسازد . پرفسور مارکوزه تحت این شرایط چگونه میتواند با تردستی استالینیستی ای که خود سرانه قول تک ساختن خود

و اینجای "خودسازماندهی پرولتاریا" میبیناند، هم پیمان شود؟ مهمند
 این عاقبت غیرقابل کویز شدی است که بخطا برهیز از روبرو شدن با واقعیت
مرحله جدید سوسیالیسم جهانی - سوسیالیسم دولتی - که خود را برای
اولین بار در مرحله تاریخی در ضد انقلاب استالینستی روسیه متجدد ساخت
همه - مارکس، لنین، پرولتاریا، بالاتر از همه پرولتاریا - را مقصود آنست.
 جای تعجب نیست که بده و بستان "زنان" بنظر کیف "بست و سوری
 تاریخی"، چنانچه از یک عبارت هگلی استفاده کرده باشیم، "در تضاد های
 انفجاری عقلانیت جدید ناپدید شد". خواننده چاب جوید و نیز چاب قدیم
 می بایست به آخرین پاراگراف بسنده کند "بنظر میرسد که فشار ایدئولوژیک
 در همان جهت فشار تکنیکی - اقتصادی، یعنی بست تخفیف خفقان متقابل
 است... این نیروها با اینکه شاکت نکرته و تشاکل نیافته اند بکن است تا
 حد زیادی مسیر پیش آمد های شوروی را تعیین کنند".
 حقیقتا که کوه زحمت کشیده و... زائیده است.

دیالکتیک انحطاطی پدید

اگرچه پرفسور مارکوزه ازمان کرده که "تفاوت بین اولین سالهای انقلاب
 بلشویکی و دولت کاملاً انکشاف یافته استالینستی بدیهی است" (ص ۷۰)،
 او از ازمان باینکه استالینسم نه تنها "تداوم" مارکسیسم - لنینسم نیست
 بلکه برعکس از آن است، خودداری می ورزد. در واقع او گفته بریدن را در
 کوره گذاشته و توضیح میدهد "اما اگر قانون دیالکتیکی تبدیل کیفیت به
 مرکز قابل انطباق باشد، این گذار از لنینسم (بعد از انقلاب اکتبر) به
 استالینسم می باشد" (ص ۷۱)

واضح است که پرفسور مارکوزه تحت تاثیر بسیار زیاد عقلانی شدن غیر-
 عقلانی "در درون" یک بستر معین و قرار گرفته است. در اینجا هیچ چیز
 جادوشنی کثر از مساوی کردن ضد انقلاب با انقلاب انجام نمیدهد!
 حال هیچ چیز نمیتواند او را متوقف کند. او تنها فصلی ("دیالکتیک و
 تحولات") که هنوز با برخی برداشتهای زلال هگلی - مارکسی میدرخشد را
 با این اظهار تحمیرانه بانجام میرساند "تجدید نظر شوروی ای مارکسیستی،

آرتدکس^۱ است. از آنجا که مارکسیستهای شوروی برآنند که جامعه شوروی یک جامعه سوسیالیستی است، آنها دانش آنها را باخصایای دیالکتیکی متناسب منصوب میکنند. آنچه مورد مشاجره است آنقدرها برسر تجدید نظر در دیالکتیک نیست که برسر ادعای سوسیالیسم در یک جامعه غیر سوسیالیستی است. (ص ۱۵۱)

بیک کلام تمام آنچه که غلط است، فاکتها میباشند! پروسور مارکوزه افلا میتوانست آنچه همگي مند فرض چیزیکه باید ثابت شود نامید را بخاطر بیادورد. آن کله، "بربرانه" بود. مند، باگذشت زمان عوض نشده است. هنوز برانته است.

اخیرا زان پل سا رتر (نقد شعور دیالکتیکی^۲) آنچه که مدتهاست خصیصه اکثر سوسیالیسم است را دوباره نشان داد و آن اینکه نه فقط در جنگ و عشق و بلاکه در موردی که از دیالکتیک استفاده میشود نیز همه چیز روست. اما حتی آدمی چون سارتر هم میبایست خود را از روسیه دورترکوب و حسیانهای که انقلاب مدارستان را کرد جدا نموده و برای جنگه کان آزادی مدارستانی بخاطر بریدن از قید تمام شستشوههای مغزی درود بفرستند. مارکوزه چنین نکرد. برداشت او از عقب افتادگی پرولتاریا آنقدر ارکانیک است که درجایی هم که ادعان میکند حاکمین روسیه دیالکتیک بمفهوم کلاسیک آزاد کردن^۳ عامل زیشعور^۴ را متوقف کرده اند، نتیجه میکند که آنهاکه زیر فرمانند^۵ نه فقط به اطاعت از فرمانروایان بلکه همچنین بهماز تولید در خود اطاعتشان تمایل دارند. (ص ۱۹۱)

شمان "زیر فرمان"

ظهور این بد کوی از توده ها تقریبا یک دهه بعد از اغتصاب کارگران اردوی کار اجباری در کوبا^۶ در درون خود روسیه که در تعاقب غلبان آلمان-شرقی در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ علیه فرمانروایی امپریالیستی روسیه در آنجا بود، و ده سال بعد از این بود که انقلاب ۱۹۵۷ مدارستان اینرا به معرض دید تمام جهان، حتی "آموخته کان"^۷ گذاشت که شهادت بردباری و هومانیتسم

۱ subjective factor ۲ ruled
۳ Vorluta

"زیرفرمان" میتواند از توی نه تنها شستشوی مشزی روسیه بلکه تانکهای فولادی روسیه با موفقیت عبور کند!
 کرجه برج حاج نشینان از فدالتهای خود انگیخته توده ها تا شیر نمید بزنند
 و شان "زیرفرمان" همگان را جانب پیوستن به مبارزه مرک و زند کیشان بسرای
 آزادی میکند.

را با دونا یفسا کایا - ژوئن ۱۹۶۱

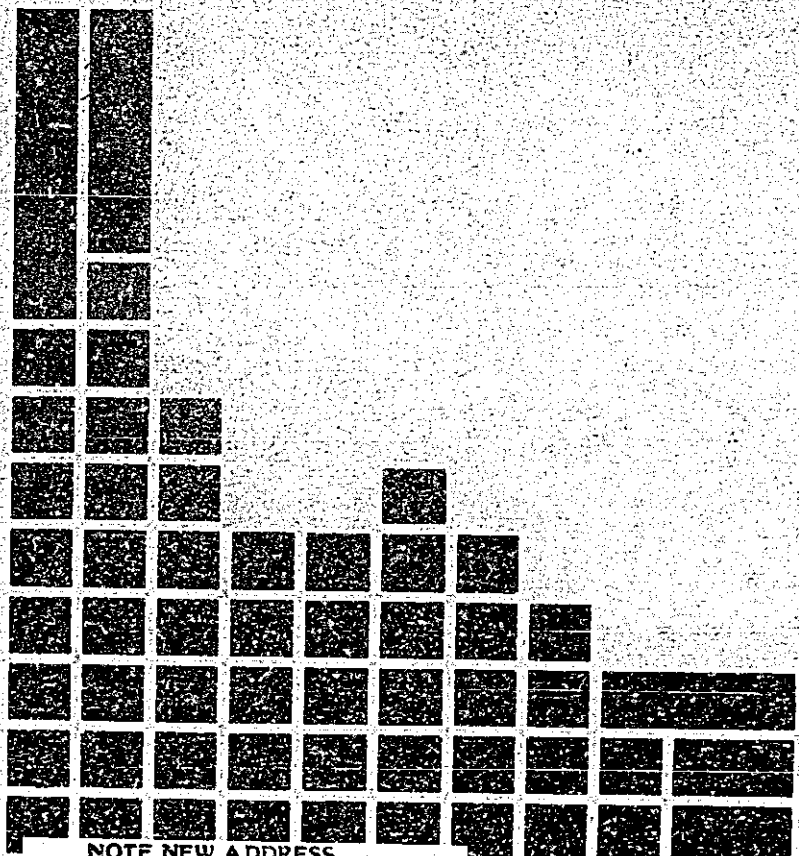
زیرنویسها

۱- پرسور مارکوزه در مورد "ماتریالیسم و امپریزیکر نیسیسم" لندن که
 چراغ سبز را برای ماتریالیسم مبتدل روشن کرد و امروز بدون اشاره به بریدن
 لندن از گذشته فلسفی خودش که از "یادداشتهای فلسفی" عمیق بعد پیش
 نشأت میگرفت، بعنوان "آن" کتاب فلسفی مورد استفاده تزار میگردد.
 معنی این اثر بنیادین به زبانهای روسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و
 وانگلیسی تلخیص شده آن به ضمیمه کتاب مارکسیسم و آزادی من، موجود است.
 فوقاً دیدیم که پرسور مارکوزه از جدال نرتسکی - استالین هم بر سر "سوسیالیسم
 در یک کشور" قهر کرده. یک کلام دیگر هم باید در انتخاب شاخه دوران جنگ و
 مابعد جنگ پرسور مارکوزه گفته شود. او به "منازعات عمومی" جالب که متصراً
 کتراز تحلیلهای از مفاعله کننده هستند اشاره ای میکند. ولی در حالیکه او
 میتواند حتی به نقض تمام تعالیم قبلی قانون مارکسیستی ارزش، باحاطه
 ۱۹۵۵ به مقالات عوامانیستی مارکسیستیک اشاره هم نکند، جابرای متاخره کم-
 اهمیت تر زانی پیدا میکند.

۲- در اینجا نیز در بیان یک بی بندوباری وجود دارد. این حقیقت -
 دارد که بعد از استحاله کمیت به کیفیت، تحلیل "بداور بالعکس" ادامه
 می یابد. ولی درواژگان اگیدا همگی، کیفیت مرتفع شده، کمیت، اما کمیت
 مرتفع شده، و معیار است. حال آیا استالین را می باید بعنوان "معیار"
 جامعه "نوین" بحساب آورد؟

(ترجمه از جزوه انگلیسی "مقالات حساس را با دونا یفسا کایا در نبرد عقاید"
 انتشارات نیز اند لنتز، ۱۹۷۱. تاریخ ترجمه: ۱ آوریل ۱۹۸۲)

■ Forgive ■ measure



NOTE NEW ADDRESS
E & A
P.O. BOX 87480
CHICAGO, ILLINOIS
60680 0480
U.S.A.

انجمن آزادی
8279
E & A
P.O. BOX 07101
Detroit, Mich. 48207, USA